درس خارج اصول. استاد سید جواد شبیری

18/8/94 امارات معتبره - دلیل انسداد - مقدمات - مفاد ادله لا حرج

**دلیل انسداد(مقدمه چهارم:لاحرج)**

بحث سر این بود که مفاد قاعده لا حرج چیست و تأثیرش در دلیل انسداد به چه شکل است. یکی از نکاتی که در قاعده لا حرج حاج اقا به آن قائل هستند ایشان می فرمایند که قاعده لا حرج مربوط به واجبات است و مربوط به محرمات نیست. خب تأثیر این کلام در بحث انسداد یک بحث هست، یک بحث این هست که اصل خود وجه کلام حاج آقا را ببینیم چیست. اما تأثیر آن در بحث انسداد از دو جهت تأثیر دارد. یکی اینکه خود لا حرج وقتی اختصاص داشت به واجبات در محرمات نیامد، حجیت یعنی تمامیت دلیل انسداد فقط در دایره واجبات می شود دیگه در خصوص محرمات باید احتیاط کرد. چون فرض این هست که در مورد محرمات ما دلیلی برای نفی حرج نداریم حجیت خبر واحد را هم دلیل، مثلا حجیت ظن را هم دلیل انسداد بخواهد ثابت کند در خصوص واجبات این را اثبات می کند. یا تبعیض در احتیاط، هر چیزی که مفاد دلیل انسداد باشد که حجیت ظن باشد تبعیض در احتیاط باشد که حالا آن را بحث آن را بعدا طرح می کنیم این خب در خصوص واجبات خواهد بود در محرمات طبیعتا این پیش نمی آید.

سوال: ولو احتمال حرمت باشد دیگه؟ یعنی هر چیزی که احتمال حرمت بدهیم ... بر وجوب حرمت می شود

پاسخ: نه بحث وجوبش را ممکن است ما نفی کنیم یعنی اگر به اصطلاح در واقع حرجی بودن به جهت حرمت آن حرجی باشد.

خب این یک نکته که نکته مهمی است طبیعتا. نکته دومی که در خصوص واجبات هم اگر کسی این مبنا را بگوید ممکن است شبهه کند. توضیح ذلک اینکه یک موقعی هست که در خصوص واجبات جمع بین جمیع محتملات ما میگوییم حرجی هست خب اگر آن باشد دلیل انسداد مشکلی ندارد. ولی اگر گفتیم که حرج از احتیاط در خصوص واجبات حاصل نمی شود. از مجموع احتیاط در واجبات و محرمات حاصل می شود چون این مجموعه را

باید انسان احتیاط بکند این منشأ حرج می شود. اگر چنین باشد ممکن است بگوییم حتی در واجبات هم لا حرج نیاید. چون لا حرج فرض این است که مفاد لا حرج این هست که در واجبات حرج نیست. اما جایی که آن شیئی که ذاتا قاعده لا حرج آن را نفی می کند تمام العله بر حرج نیست جزء العله هست. فرض این هست که یه جزء علت آن واجبات هست یک جزء علت آن محرمات هست. آیا اینجا هم ما می توانیم لا حرج را پیاده کنیم یا نمی توانیم این خودش محل تأمل هست که لا حرج می گوید واجبات به تنهایی منشأ حرج نمی شود. علت تامه ای ما برای حرج بر مکلف نیستند یا اینکه جزء العله بودن واجبات برای حرجی بودن را هم آیه شریفه و ادله قاعده نفی حرج نفی می کند.

سوال: این بیان شما صحیح است اما در بحث ما وجوب احتیاط حرجی بود.

پاسخ: وجوب احتیاط در خصوص واجبات

سوال: ما می خواستیم لا حرج را حاکم بدانیم بر....

پاسخ: نه ادله ای بر وجوب احتیاط. ولی وجوب احتیاطی که در واجبات هست

سوال: این لا حرج ما میخواهیم بگوییم که بر ادله محرمات حاکم نیست. به وجوب احتیاط میخواهیم بگوییم حکومت دارد یا خیر. بحث محرمات نیست اینجا. بحث وجوب احتیاط...

پاسخ: خب عیب ندارد حالا به این بیان می خواهید بگویید ما در واقع دو بیان را یک موقعی هست ما میگوییم که یعنی این میتواند فارغ بین بیانات مختلفی باشد که ما قبلا گفتیم. ما قبلا گفتیم که دو گونه می توانیم آن مسئله عرض کنم، این مشکل که وجوب احتیاط امری است عقلی را به دو بیان اصلی در واقع حل می کردیم. یک بیان این بود که ما میگوییم لا حرج بر خود احکام اولیه حکومت دارد ولی احکام اولیه ای که ولو بره توسیط حکم عقل منشأ حرج می شود. این یک بیان هست. یک بیان این بود که نه خود وجوب احتیاط که یک امر ظاهری آن لاحرج این را می گیرد. ما حالا روی این بیان اول که باشد این پاسخ ها روی آن بیان می آید.

پس بنابراین به این شکل می توانیم این بحث را بگوییم که تأثیر گذار است خلاصه اینکه وقتی ما لاحرج را به محرمات تخصیص می دهیم از یک طرف، و لا حرج را هم ما می خواهیم بر احکام اولیه حاکم بدانیم نه بر وجوب احتیاط با این دو مقدمه این دو فایده را دارد یکی اینکه باید نسبت به محرمات دلیل انسداد تام نخواهد بود. دوم اینکه نسبت به واجبات هم به شرطی دلیل انسداد تمام خواهد بود که نفس واجبات، یعنی **«احد البیانین علی سبیل منع الخلف»**، یا باید بگوییم که خصوص واجبات احتیاط کردن در آن حرجی است این یک. یا اینکه بگوییم که نه خصوص واجبات حرجی نیست ولی لا حرج تکلیفی را که جرء العله برای حرج هم هست آن را هم نفی می کند. یکی از این دو بیان را اگر گفتیم مطلب تمام است. خب این تأثیر مبنای حاج آقا در اصل این بحث. اما خود آن مبنا به چه بیان ما لا حرج را اختصاص بدهیم به محرمات؟ حاج آقا دو بیان در واقع دارند برای اختصاص لا حرج به محرمات.

یک بیان این هست که غالب تکلیفات حرمت تحریمی حرجی است. این خودش قرینه لبّیه است که این ناظر به محرمات نیست بلکه ناظر به واجبات هست. این یک بیان.

بیان دوم اینکه اثباتا در این لاحرج نسبت به محرمات اطلاق ندارد. عموم ندارد. چطور؟ چون عمده دلیل لا حرج **«ما جعل علیکم فی الدین من حرج»** هست. ایشان می فرمایند که کلمه جعل در این آیه شریفه به معنای جعل تشریعی اینگونه که بعضی ها تخیل کرده اند نیست. معنای جعل این نیست که این را تشریع کرده است یا خیر. بلکه جعل به معنای الزام است. خود جَعَلَ یعنی الزَمَ. کلمه حرج هم مراد کار شاق است نه تکلیفی که حرجی است این را توجه بفمرمایید گاهی اوقات می گویند فلان تکلیف، تکلیف حرج نیست تکلیف شارع.آن کاری که مکلف انجام می دهد حرج است. البته اینجا مراد از مشقت اصل مشقت آن ضیقی هست که مکلف بر دوشش می آید ولی اینجا مراد از حرج در واقع سبب الحرج هست آن چیزی که ایجاد حرج را می کند و وقتی جعل به معنای الزام بود کلمه جَعَلَ در روایات به تکلیف متعلّق نمی شود نمی گوییم جعل وجوب الصلوه. نادر است. بلکه می گوییم جعل الصلوه. جعل الصوم. جعل الصوم، جعل علیکم الصوم با علی که متعدی بشود معنایش این هست که شما را بر صوم الزام کرد. بعد ایشان میفرمایند که کلمه اینکه فلان

چیز را بر گردن شما قرار داد این نسبت به افعال خب روشن است. میگوییم مثلا نماز را بر شما شارع مقدس قرار داده است، روزه را قرار داده است، حج را قرار داده است و امثال اینها حالا چه آن چیزهایی که فعل محضه باشند مثل نماز و حج و امثال اینها چه آنهایی که از سنخ ترک هستند ولی ترکی است که رنگی از فعل دارد مثل صوم که به دلیل آن کفّ نفس که به هر حال در موردش مطرح هست آن به یک معنا جنبه به اصطلاح اثباتی دارد یعنی وجودی دارد نه عدمی. ولی در جایی که یک شیئی محرّم هست اینکه ما محرّم را بگوییم ترک آن واجب است این می شود اشکالی ندارد که ما در محرّمات بگوییم ترک آن هم واجب است ولی ظهوری در این ندارد فرض کنید اگر شما بگویید که واجبات شرعیه را بشمر، ما ترک الشرب خمر و اینها را نمی شماریم چون ظهور ندارد واجبات در واجباتی که جنبه عدمی دارد به اعتبار اینکه عدمشان یک امر عدمی هست که مثلا عدم الشرب الخمر عدم القتل نفس و عدم الزنا و امثال اینها را بگوییم جزو واجبات هست بله اگر صریحا شارع بگوید که «**انّ الله اوجب علیکم ان یترک الزّنا»** اشکالی ندارد صریحا ذکر بکنیم که واجب است ترک زنا واجب است ترک قتل نفس و امثال اینها ولی همینگونه بگوییم که واجباتی که در شریعت هست حرجی نیست. همینگونه این جمله را به کار ببریم که واجباتی که در شریعت هست حرجی نیست این ظهور ندارد که آن واجباتی که به اعتبار اینکه ترک یک محرم هستند جزو واجبات تلقی می شوند آنها را اثباتا ظهور در این معنا ندارد. اگر شارع بخواهد اینها را بگوید باید با تصریح بگوید و با تصریح خلاف ظاهر اطلاقی دلیل هست. این ما حصل فرمایشات.

سوال: ... روی حرج نرفتید مگر حاج آقا؟

پاسخ: توجه بکنید حاج آقا بحث آن این هست که کلمه جعل به معنای تشریع نیست. جعل یعنی بر گردن شخص قرار دادن و الزام کردن. البته حرج خودش آن مشقتی هست که مکلف بر گردنش است. اصلا آن فعل خارجی سبب الحرج هست. هم تکلیف سبب الحرج هست یعنی هم تکلیف است که شارع می کند چون باعث می شود که آن فعل را انجام بدهد و آن فعل باعث میشود که انسان

سوال: حرج آن حالت نفسانی است؟

پاسخ: آن حالت نفسانی هست که در مکلف ایجاد می شود. این جا ما به هر حال ما جعل علیکم یعنی سبب الحرج ولی بحث این هست که سبب حرجی که شارع بر گردن شما قرار داده آن تکلیف نیست. صلاه و صوم و امثال اینها هست چون جعل، جَعَلَ علیه را به تکلیف متعارفا نسبت داده نمی شود. نمیگوییم **جعلتُ علیکم وجوب الصلوه**، میگوییم **جعلت علیکم الصلوه**. **جعلت علیکم الصوم** جعلت علیکم الحج. مثل کتب. کتب علیکم الصیام کتب علیکم الحج. و امثال اینها بنابراین نتیجه بحث این میشود که ظاهرش این هست که آن امر وجودی ای که جعل

سوال: متعلقش چیه حاج آقا؟ متعلقش مگه حرج نیست؟ چه اشکالی دارد...

پاسخ: نه خود حرج را که قرار نمی دهد. حرج آن معلول است. آن را که الزام نمی کند یک چیزی را الزام می کند که آن منشأ حرج می شود. بحث این است که آن چیزی که الزام می کند امر وجودی را مراد هست یا امر عدمی؟

سوال: ؟؟؟؟؟

پاسخ: نه ظهور کلمه جَعَلَ بگوییم که جَعَلت علیکم ترک الصوم این نیاز به تصریح دارد. ما اگر بگوییم که من، شما به جای جعل علیک مفهوم الزمه را بگذارید. ما حرج را بر شما الزام نکردیم. حرج را بر شما الزام نکردیم ایشان می گوید ظهور ندارد در اینکه امر عدمی را هم میگیرد. الزام نکرده...

سوال: یعنی میگویید که هر آنچه موجب حرج می شود ...

پاسخ: فعلی را که ظاهر الزمَ اینکه الزام بر ترک، این را من دارم می گویم، فرض کنید واجبات، شما به جای جعل علیک بگید **ما اوجبت علیکم الحرج**، حرج را بر شما واجب نکردیم ایشان می گوید درست است که ترک محرمات آن هم جزو واجبات می توانیم تلقی کنیم ولی آن یک نوع معونه می خواهد یعنی آن نیازمند به یک تصریح است. اگر همینگونه

گفتیم من در واجبات حرج قرار ندادم این ظهور ندارد که محرمات را هم شامل می شود. این بیان حاج آقا است.

خب این دو تا بیان من به نظرم می رسد که بررسی این دو تا بیان آن بیان اول که معمولا محرمات حرجی هست آن وابسته به یک بحث کلی تری است حالا آن را من فقط اشاره کنم و شما ببینید آن بحث را من فردا انشاءالله در موردش توضیح بیشتر می دهم. یک مشکلی است اساسا در بحث لا حرج، آن این است که اکثر تکالیف یعنی اکثر تکالیف نه تکالیف زیادی حرجی هست که قطعا در شریعت جعل شده یعنی یک موقعی ببینید این اشکال را به دو شکل می شود بیان کرد.

یک اشکال معروفی در بحث لا حرج هست یکی اینکه بگوییم لاحرج در موردش تخصیص اکثر پیش می آید چون بسیاری از تکالیف یعنی اکثر تکالیف شریعت حرجی است. خب اینجا توضیح داده اند آقای مکارم هم در بحث آنون هست این بیان را عرض می کنم یا ذاتا مراد از حرج مطلق عسر نیست مطلق ضیق نیست یا اینکه به قرینه خصوصیاتی که در این مورد روایت هست مراد از حرج تکلیفی هست که تحمل آن برای نوع مکلفین، تحملش در نوع تکالیف مرتبه ای از صعوبت که تحملش در نوع تکالیف منشأ برای نوع مردم غیرقابل تحمل است. این گونه. اینگونه نیست که اکثر تکالیف حرجی باشد نه اکثر تکالیف حرجی نیست. ولی یک بیان دیگری ممکن است اصل تقریب را بیان کنیم. آن تقریب این است که لا حرج ظهور قوی دارد که اصلا حرج جعل نشده تخصیص بردار نیست. این کأن لسانش آبی از تخصیص است. در حالیکه ولو اکثر تکالیف بعضی از تکالیف حتما حرجی هست. فرض کنید که جهاد و لزوم اینکه انسان جانش را در راه دین قرار بدهد آن قطعا حرجی هست به هر معنایی حرج را معنا کنید دیگه این مرتبه های شدیدش آن حرجی هست و آن نمیشود زیر بار این رفت. بنابراین این هست که با توجه به اینکه لسان این روایت ادله حرج قابل تخصیص هست اصل وجود تکالیف حرجی در شریعت هم این مشکل ساز است. من فکر می کنم این مشکل حالا چه به آن بیان اولش که بحث تخصیص اکثر باشد چه بیان دومش که اشکال جدی هست در این بحث و خب در به عنوان اشکال مشهور و معروف در باب لاحرج مطرح است مرحوم آقای بجنوردی در قاعده لا حرج در قواعد فقهیه همچنین

اقای مکارم، آقای مکارم به خصوص مفصل وجوه مختلفی که برای دفع این اشکال هست مطرح کرده اند.

در این چاپ جدید قواعد فقهیه آقای مکارم این اشکالش جزو اولین تنبیه مسئله است.

جلد 1 ص 186. تنبیه اول مسئله. وجوه مختلفی که ذکر کرده اند و امثال اینها را ذکر کرده اند. آقای بجنوردی هم این اشکال را مطرح کرده است و در مقام پاسخ در آمده است. این را ملاحظه بفرمایید.

ههنا اشکالٌ معروف جلد 1 ص 254.

اینها را ببینید بعد من در موردش توضیح می دهم دوستان ملاحظه بفرمایند بهتر است.

خب این یک مطلب حالا این دو بحث را هیچی

نکته دومی که اینجا مطرح بود وجه دومی که حاج آقا فرمودند این بود که ما جعل علیکم فی الدین من حرج موارد محرمات را نمی گیرد. من فکر میکنم در این تقریب دو تا ملاحظه هست. یک ملاحظه اینکه آیا اصلا لا حرج دلیلش فقط ما جعل علیکم فی الدین من حرج است یا ادله دیگر هم داریم. ممکن است بگوییم نه اختصاصی به ما جعل علیکم، فرض کنید ما جعل علیکم فی الدین من حرج را تخصیص دادیم، ولی سایر ادله دیگری هم وجود دارد کأن آن ادله عام است. این یک مرحله بحث یک مرحله دوم بحث این است که اصل خود این بیانی که حاج آقا فرمودند در مورد ما جعل علیکم فی الدین من حرج تام هست یا تام نیست. من فکر می کنم که در واقع تام بودن و تام نبودن این وجه دوم تابع آن اشکال اولی است که حاج آقا مطرح کردند و الا اگر ما آن اشکال را مرتفع بدانیم این اشکال دوم ممکن است به تناسبات حکم موضوع ما بگوییم که ولو ذاتا تعمیم ندارد این در مقام امتنان هست نسبت به اصل شریعت. و اختصاص به واجبات ندارد و محرمات را هم میگیرد. یعنی اگر ما آن اشکال اول را پاسخ دهیم می شود نسبت به اشکال دوم با القای خصوصیت عرفیه و امثال اینها تعمیم را استفاده کرد. واقعش حاج آقا وجهشون یک وجه تلفیقی است یعنی آن چیزی که روحا این چیز هست دو تا جدا جدا نیست. این دو تا وجه با هم دیگه در واقع به ایشان اینکه لا حرج اختصاص به واجبات دارد را ایجاب کرده است. خب حالا اما این

مرحله اول بحث. که اصلا ما جعل علیکم فی الدین من حرج مگر تمام ادله لا حرج این هست؟ من به نظرم ما هیچیک از ادله لا حرج هیچ کدام از ادله لا حرج غیر از این تام نیست. روایات بحث آن چیزی که در روایات هست فقط همین اراده عامه ای که ما در مورد ما جعل علیکم فی الدین من حرج داریم روایاتی هست که به این آیه تمسک کرده. روایت هایی که به این آیه تمسک نکرده است هیچکدام عمومیت ندارد. قابل چیز نیست. **«بعثت علی الشریعه السهله السمحه»** امثال اینها، اینها در مقام بیان این نیست که هیچ تکلیف به اصطلاح حرجی وجود ندارد. سرجمع تکالیف را می خواهد بیان کند. اینها در مقام بیان این جهات نیست. عمده قضیه این روایت هست. توضیح ذلک اینکه من حالا چند تا از ادله ای که به آن تمسک شده است را اشاره بکنم. غیر از این آیه شریفه در مثلا قواعد فقهی مرحوم آقای بجنوردی چهار تا آیه ذکر کرده است. آقای مکارم چهار تا آیه ذکر کرده اند که یکی از آنها متفاوت هست و سه تای دیگر مشترک هست. اما آن سه تایی که مشترک هست یکی ما جعل علیکم فی الدین من حرج هست. یکی ما یرید الله، نه معذرت می خواهم آقای مکارم هر چهار تا را آورده اند. به یک معنا، ولی لا یکلّف الله نفسا الّا وسعها را اشاره کرده اند که این برای تکلیف ما لا یطاق است. علتی نیاورده اند اینکه از اول گفته اند بحث ما غیر از بحث تکلیف ما لا یطاق هست. یعنی اینکه این را نیاورده اند به جهت این است که دلالتش را اصلا تام نمی دانستند. درست هم هست ما قبلا هم اشاره کردیم «**لا یکلّف الله نفسا الّا وسعها»** ظهور در بیشتر از تکلیف ما لا یطاق ندارد. به خصوص لا یکلف الله نفسا الا وسعها اختصاص به امت مرحومه ندارد. **«لا یکلّف الله نفسا الا وسعها»** و از آیات استفاده می شود که امم سابقه تکالیف شاقه در حقشان بوده است. این لا یکلف الله نفسا اختصاص به این امت پیامبر (ص) ندارد. این است که این آیه شریفه از ادله لا حرج خارج است. اما سه تا آیه دیگری که ایشان ذکر کرده است و یک آیه چهارمی که آقای مکارم ذکر کرده است آن آیه هم شبیه همان آیه ای هست که ما جعل علیکم فی الدین من حرج آن نکته ای که حاج آقا دارند آن نکته در این آیه هم می آید. ببینید آن آیه این است **«ربنا و لا تحمِل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا»**. لا تحمل علینا اصرا بر ما اصری را حمل نکن. همان بیانی که حاج آقا می گویند که ظاهر حمل، حمل امور وجودی هست اما امور عدمی

را حمل کردن خلاف ظاهر بدوی است؟ نیاز به تصریح دارد؟ اگه تصریح نکردن فقط واجبات را می گیرد و نه محرمات را کما اینکه کما حملته علی الذین من قبلنا هم آن هیچگونه دلیل نداریم که محرمات حرجیه ای را در امت های سابقه بر گردن اشخاص داشته اند. یکی از واجبات حرجیه را بر گردنشان قرار داده اند. مثلا یک کسی که روی قسمتی از بدنش بول می ریخت حالا در بعضی روایات هست که مثلا آن یک تیکه را باید قطع کرد ولی شاید تفسیری که بعضی ها می کنند که شخصی که قسمتی از بدنش بولی می شد از جامعه طرد می شد. آن شخص دیگر حق نداشت در جامعه رفت و آمد کند. خود این حرج بزرگی است. طرف به اصطلاح اجازه ورود در جامعه را نداشته اگر قسمتی از بدنش چیز میشد ولی خب عرض کنم خدمت شما مثل آن تکلیف قبلی نکته قبلی نیست که شاید خلاف عقل باشد. علی ای تقدیر این آیه شریفه ای که آقای مکارم دارند همان نکته ای حاج آقا در ربّنا لا تجعلنا جاری هست. اما دو تا آیه دیگری که اینجا هست.

«**ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج.»** این را آقای مکارم هم به نظرم همین را آورده اند و اشاره می کنند که این استدلالش تام نیست. ایشان به یک بیان دیگر می آیند و گفتند من حالا به بیان دیگری این سوره مائده آیه 6 هست. **«یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برئوسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطّهروا و ان کنتم مرضی او علی سفرٍ او جاء احدٌ منکم من الغائط اولمستم النّساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیّبا فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم مّنه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهّرکم و لیتمّ نعمته علیکم لعلّکم تشکرون.»**

از این ما یرید الله یک حکم کلی استفاده نمی شود. بحث این هست که اینکه شارع تشریع طهارت کرده است. می گوید ما تحصیل طهارت را که بر شما واجب کردیم نمی خواستیم شما را به زحمت بیاندازیم. میخواستیم طاهر بشوید **«لکن یرید لیطهرکم**» غرض این هست که ما تطهیر شما را اراده کردیم. به خاطر همین وقتی اصل وضو اصل غسل حرجی شد به بدلش که تیمم هست عدول کرده. این یک قانون عام ازش استفاده نمی شود لکن **«یرید**

**لیطهرکم و لیتمّ نعمته علیکم»** این اختصاص به یک حکم خاص دارد اما این حکم خاص البته ما میدانیم که به یک معنا اختصاص ندارد این نکته ولی این می تواند به دلیل این باشد که یک قانون عامی در واجبات هست که شارع در واجبات حرج را واجب نکرده است. اما اینکه در کل شریعت اصلا حرجی جعل نشده است این از این آیه استفاده نمی شود. آیه، آن فرق دارد با آن آیه قبلی ما جعل علیکم فی الدین من حرج آن یک چیز مهم هست و قبلش هم آن تخصیص به یک مورد خاص ندارد. سوره حج آیه 78. میگوید **«وجهدوا فی الله حق جهاده هواجتبکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج.»**

جاهدوا فی الله حق جهاده مراد جهاد اصطلاحی نیست یعنی همچنان هم که مفسرین هم اشاره کرده اند میگوید در امتثال اوامر الهی تا جایی که به اصطلاح حق شایستگی این کار هست شما باید جهاد کنید و تا جایی که امکان پذیر هست آن را انجام بدهید و این معناش این نیست و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ما حرج را بر گردن شما نگذاشتیم که تکلیف سختی نگذاشتیم که شما بگویید که

سوال: حالا جدای آن جهت بحث چیز که حالا تو محرمات حرج چقدر هست یا نیست اینکه عرف متعارف وقتی القای خصوصیت می کند چه تفاوتی می بینید بین واجبات و محرمات که در واجبات...

پاسخ: آهان همان نکته ای که اول عرض کردم که چون واجبات نوعا حرجی است همین نوعا حرجی بودن واجبات باعث میشود که سرایت نکند. عرض کردم علت اصلی که نکته اصلی حاج آقا تلفیق این دو دلیل است در واقع. وقتی ما بین واجبات و محرمات از این جهت فرق دیدیم که واجبات غالبا حرجی نیستند و محرمات غالبا حرجی هستند خب نمی شود اینها را القای خصوصیت کرد. ولی اگر آن اشکال را جواب دادیم گفتیم آن باعث نمیشود که حالا آن را فردا در موردش توضیح می دهم که وجوب مختلفی وجود دارد که آن وجوب تأثیر دارد نحوه پاسخ دادن به آن اشکال معروف. آن اشکال معروف در مورد نحوه پاسخگویی به این جواب اول کاملا مؤثر هست.

خب این یک آیه.

آیه دیگری ای که هست: **«یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر»**. این آیه در سوره بقره 185 هست در مورد صوم هست. این آیه این هست **«شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بیّنات من الهدی و الفرقان فمن شهد منکم الشهرا** **فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعده من ایام الاخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لتکملوا العده وو لتکبّروا الله علی ما هدیکمو لعلکم تشکرون**»

این هم ظهور در این ندارد که یک چیز تعمیم هست. و لتکملوا العده اینها نشانگر این هست که در این تشریع خاص هدف از این تشریع خاص یسر است نه عسر. و هدف از این تشریع خاص لتکملوا العده است. لتکمل العده مربوط به صوم است به مطلق واجبات که نیست. میگوید شارع مقدس می خواهد شما سی روز روزه بگیرید هدف از این روز روزه گرفتن که به این نحو خاص تشریع شده که اگر میتوانید در ماه رمضان اگر مسافر بودید یا مریض بودید در ماه رمضان در سایر، **«فعده من ایام اخر»**. هدف از این تکلیف خاص عسر است نه یسر. اما اینکه مطلقا شارع هدفش از تکالیف عسر است و یسر نیست این از این آیه استفاده نمی شود. بخصوص ما تفریعی که وجود داری عطفی که وجود دارد این عطف باعث می شود که ذاتا هم خیلی ظهور نداشت که یرید الله بخواهد یک قانون عام را بعد از یک تکلیف بگویند که شما نماز بخوانید ما میخواهیم یرید الله بذلک اینکه به خدا نزدیک بشوید. این معناش این هست که هدف در تمام تکا لیف نزدیک شدن به خداست یا هدف از این تکلیف خاص است که ممکن است بعضی از تکالیف به این هست که جامعه اصلاح پیدا کند بعضی از تکالیف به این هست که شما مثلا این معناش این نیست که بعد از یک تکلیف خاص لیرید گفتن همچین ظهوری ندارد که مراد این هست که هدف از جمیع تکالیف عسر هست نه یسر. نه در مورد این تکلیف خاص بیشتر استفاده نمی شود بخصوص با لتکملوا العده و لتکملواالعده و امثال اینها و و **«لتکبّروا الله علی ما هدیکم»** هم ظاهرا اشاره به تکبیراتی هست که در نماز عید فطر من الآن یادم نیست در تفسیر این چه میگویند ولی همینگونه عجالتا فکر می کنم این اشاره به آن تکبیراتی هست که در نماز عید فطر بعد از تمام شدن روزه انجام می شود و

سوال: بعد از نمازهای واجب میگویند مثل عید قربان، عید قربان زیادی دارد آن یکی کمتر دارد.

در واقع این می خواهد بگوید که خدا می خواهد شما سی روز انجام دهید و بعد از سی روز شکر خدا را انجام بدهید سی روز کامل. این مجموعه اش یک مجموعه تکالیف

سوال: مراد تکبیر لیله الفطر (....) مغرب عشاء

پاسخ: آن تکبیری که بعد از نماز های عید فطر انجام می شود این آن هم مربوط به صوم است. لتکملوا العده هم مربوط به صوم است. اینکه ما بگوییم آن قسمت اولی اش یک قانون عام را میخواهد بگوید ظهور ندارد نمی خواهیم بگوییم ظهور در تخصیص هم دارد. من قبلی هم که میگفتم اصرار ندارم بگویم ظهور در تخصیص دارد. ظهور در تعمیم ندارد. یعنی

سوال: حاج آقا اینکه می گفتید که این در واقع یک استظهاری ازش می شود که اشاره به یک مناطی که شارع ..... یک مناطی دارد به سخت نگرفتن ولی اینکه حالا آن سخت نگرفتن تا چه حد است آن خیلی ازش بر نمیاد اما اینکه بگوییم نه این اصلا ..... در هیچ مناطی را بیان نمی کند....

پاسخ: نه میگوید شارع هدفش به خصوص در مورد روزه ممکن است شخص چیز بکند که مثلا خدا با این می خواهد بر مردم سخت بگیرد؟ یا نه خدا غرضش از روزه گرفتن سخت گرفتن نیست. خدا میخواهد یک چیز آسانی بر گردن شما این به نظرم حتی ظهورش از آن روایت قبلی هم در تعمیم ضعیف تر است. چون روزه یک جوری هست اصلا یکی از اشکالاتی را که در بحث تخصیص اکثر ذکر کرده اند خود روزه هم تخصیص ذکر میدهند و میگویند روزه به خصوص در ایام تابستان خب یک امر شاقی هست و امثال اینها. این اضافه کردن این برای این هست که آن سختی ای که ابتدائا در مورد روزه به ذهن انسان ها می رسد به خصوص با توجه به اینکه روزه یک امری نیست که عقلاءا مرسوم بوده باشد. در امم سابقه هم روزه تکلیف عمومی نبوده است. از روایات استفاده می شود که روزه در امم سابقه بر انبیاء واجب بوده است نه بر مردم. یک تکلیف جدیدی که میاد این تکلیف جدید نیاز به یک تمهیدات دارد. تکلیفی که نه عقلائی هست و نه در امم سابقه به نحو تکلیف عام

بوده است نیاز به یک زمینه سازی دارد . این زمینه سازی معلوم نیست در تمام تکالیف وجود داشته یعنی این توهم توهمی هست که در خصوص روزه و اینها هست. این حالا آن یکی را عرض نمی کنم آن بحث به اصطلاح تطهیر و اینها آن ممکن است مثلا در امت های سابقه هم برای انجام عباداتشون تطهیر کردن از یک نحوی از انواع تطهیر مقدمه عبادت وجود داشته است ولی روزه یک حالت خاص دارد و این فرق دارد با چیز های دیگه یک مقدار چیز عقلائی آن چنانی به اصطلاح سابقه ندارد. خلاصه کلام این هست که آن چیزی که

این را فراموش کردم این را فردا توضیح می دهم.

آقای قائینی تمسک می کردند به الدین مضیِّق که البته آن روایتی که من البته مضیَّق گفتم می خواندند. ایشان می گفتن الدّین مضیِّق حالا یا مضیّق آن خیلی فرق ندارد تلفظش. الدین لیس بمضیِّق یا لیس بمضیَّق هر کدام را بخوانیم ایشان می گفتن دین اختصاص به واجبات ندارد محرمات را هم شامل می شود ولی تعلیلی آن روایت دارد که از آن تعلیل استفاده تعمیم نمی شود کرد. این را فردا انشاءالله توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد